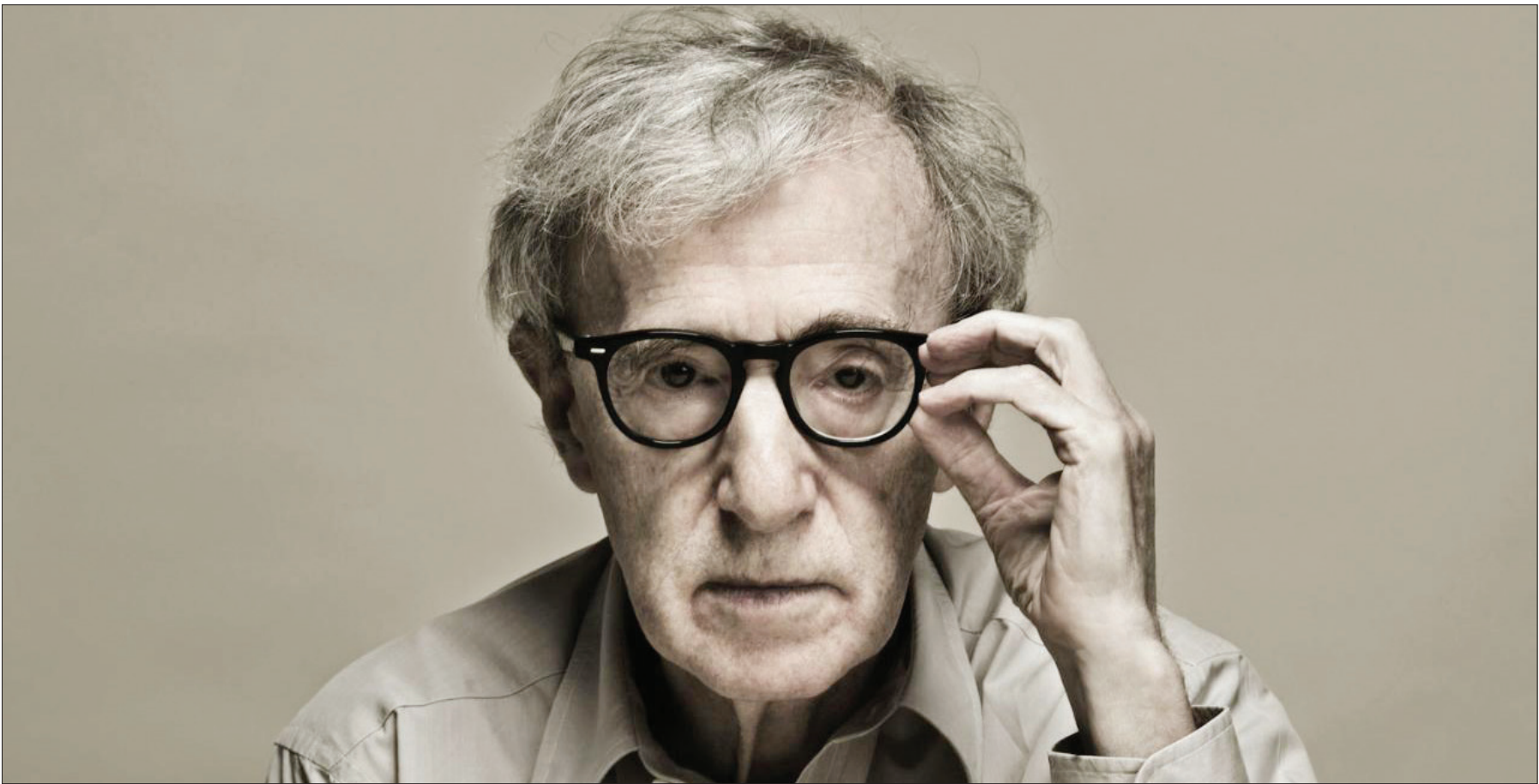


نگاهی به پدیده مرگ با تمرکز بر نمایشنامه «مرگ در می‌زند» اثر وودی آلن

مرگ در می‌زند یا اضطراب مرگ؟



مرگ در می‌زند چه نوع برخوردی با این پدیده دارد و آیا برای یک زندگی پر معنا به کمک ما می‌آید؟ مرگ به‌عنوان یکی از اضطراب‌های وجودی انسان که ریشه در ذات هستی آدمی دارد و سایه‌اش بر حیات هر انسانی درحال گذر است بیش از همه درمیان اندیشمندان و نویسندگان اگزیستانسیالیست مورد بررسی قرار گرفته و آنها بودند که شیوه‌های متفاوت رویه‌رو شدن با مرگ را نمایانده‌اند. براساس همین رویکرد حداقل دو نوع رهیافت در برخورد با پدیده مرگ میان آدمیان وجود دارد.

نگاهی گذرا به فلسفه اگزیستانسیال و ادبیاتی که در این باره خلق شده است نور روشنی‌بخشی بر این صحنه وجودی می‌افکند. رهیافت اول که نوعی گریز و به فراموشی افکندن حقیقت مرگ است به شکلی ناسازگارانه درصدد خنثی کردن، بازی دادن و فرارکردن از جوهر مرگ است که اندیشه آن را از ساخت آگاهی انسان کنار می‌گذارد و توان رویه‌رو شدن به شکل اصیل و واقعی با آن را ندارد. دقیقاً همان کاری که «نات اکرمن» در مرگ در می‌زند وودی آلن انجام می‌دهد و با بازی دادن آن از سیطره‌اش می‌گریزد. او از اینکه با مرگ رویه‌رو شده رنگ باخته و به‌هیچ‌وجه آماده پذیرش آن نیست. در دیالوگ‌هایی که بین «اکرمن» و «مرگ» ردوبدل می‌شود به خوبی می‌توان نشانه‌های آن را دید. «صبر کن... من احتیاج به زمان دارم... من اصلاً آمادگی مردن رو ندارم. ۱ هراس دیگر اکرمن از آینده پس از مرگ و انتظار نوع وجودی است که در پی او نشسته است؛ «آها... پس مرگ به در بسته نیست؟ ظلمت ابدی هم نیست... قراره من به چیزی بینیم؟ بعدش... بعدش خبری هست؟» ۲ شاید اضطراب اکرمن درواقع نه ازخود مرگ، بلکه از آن چه است که پس از مرگ با آن رویه‌رو خواهد شد. او نمی‌داند پس از مرگ ظلمت ابدی یا دیواری بسته در انتظارش نشسته یا خواهد توانست دوباره چیزهایی ببیند و بشنود. این نوع هراس را کارل یاسپرس به زیبایی بیان کرده است؛ «هرگونه نظری از وضعیت مرده بودن بپهوده و ذهنی است. هیچ نوع تجربه و نشانی از آن به ما نرسیده است. کسی از آنجا بازنگشته است. بنابراین، این نوع تصور که مرگ نیستی است، پوچ است. ترس از مرگ ترس از نیستی است. با این همه این نظر را نمی‌توان نادیده گرفت که وضعیت پس از مرگ وضعیت دیگر هستی است. آن «نیست» پس از پایان در واقع «نیست» نیست. یک وجود آینده در انتظار انسان است. هراس از مرگ، هراس از آن چیزی است که پس از آن پیش می‌آید» ۳ اضطراب و گم‌گشتگی اکرمن از آینده نامعلوم و نامعین که ریشه در نپذیرفتن حقیقت مرگ دارد را مقایسه کنید با سخنان سقراط که بر «چرامرگ» خودآگاه بود و در واپسین لحظات عمر خویش وقتی از او درباره نحوه خاکسپاری اش می‌پرسند این‌گونه پاسخ می‌دهد که «ما می‌میریم و به خیل درگذشتگان دوست‌داشتنی می‌پیوندیم. آنها ما را به جرگه خود می‌پذیرند. یک «نیست» تهی ما را پذیرا نمی‌شود، بلکه غنایی از زندگی به حقیقت زیسته (درانتظار ماست). ما گام به فضایی می‌گذاریم که انباشته از عشقی است که نور حقیقت بر آن پرتو افکنده است. «سقراط در واپسین دم زندگی از ابقان به جاودانگی صحبت کرد و در پاسخ به پرسش «کریتون» که چگونه بهتر است او را به خاک سپارند یا لیخنند گفت: «کریتون نمی‌خواهد باور کند که سقراطی که الان با شما سخن می‌گوید،

«من» راستین من است. او درواقع می‌پندارد که من آنی‌ام که او آن را اندکی پس از مرگ لاشه‌اش را خواهد دید. از همین رو است پرسش او که چگونه مرا به خاک سپارند. او ادامه می‌دهد و می‌خواهد وقتی که دوستان پیکر او را در حال سوختن یا دفن شدن می‌بینند نباید دستخوش این توهم شوند که گویا پیشامد دهشتناکی در انتظار سقراط است و نگویند سقراط آنی است که او را به گورستان برای به خاک سپردن می‌برند. این تنها کالبد اوست که آن را بنابر آداب و رسومی که برانزده می‌دانند، به خاک می‌سپارند. خود سقراط مدت‌ها است که کالبد را ترک کرده است.» ۴

رهیافت دوم در مواجهه با مرگ که شکلی اصیل و استعلایی دارد با پذیرفتن مرگ (تاناتوس) در کنار زندگی (اروس) به‌عنوان دووجه حقیقی هستی نسبت به آن خودآگاهی می‌یابد و این اضطراب و جودی را در جهت غنای بیشتر زندگی خویش به کار می‌گیرد و شیوه‌های باشنده‌ای را برمی‌گزیند که درخدمت استعلای وجود به کار می‌رود. چه اینکه اروین یالوم در این‌باره می‌نویسد: «مرگ بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی است، و در نظر داشتن دائمی مرگ بیش از آن که زندگی را فقرزده کند، به آن غنا می‌بخشد. اگرچه نفس مرگ آدمی را نابود می‌کند، اندیشه مرگ نجاتش می‌دهد.» ۵ اما اکرمن به قدری جا خورده که گویی حتی لحظه‌ای در زندگی خویش به این حقیقت محتوم اصلاً نیندیشیده و مرگ را اگرچه می‌داند چیست اما همیشه آن را برای دیگران واقعی می‌شمرد نه چیزی که ممکن است گریبان‌گیر خودش نیز بشود. آنجا که می‌گوید: «چه جوری اجلم رسیده؟ من تازه دارم به زندگیم سروسامون می‌دم... تازه حقوقم اضافه شده. تو هیچ حالت هست با کی داری حرف می‌زنی؟ من آدمی هستم که پول درآوردن برام مثل آب خوردنه. من خونه دارم، یه کریالر شیک دارم. زنم هرچی رو اراده کنه در یه چشم به هم زدن براش جور می‌کنم. توداری به جوری با من رفتار می‌کنی که انگار به ولگرد یا به گدای گوشه خیابونم.» ۶ انگار مرگ مخصوص گداهای گوشه خیابان و ولگردهاست و امکان ندارد سراغ آدم‌هایی که برای خود زندگی دست‌وپا کرده‌اند و مشغول بهره بردن از آن هستند بیاید. اما مرگ هیچ اهمیتی به اینکه ما کجاییم، که هستیم و چه می‌کنیم نمی‌دهد. این فراکنی مرگ به‌عنوان واقعیتی که همواره برای دیگران رخ می‌دهد و قرار نیست روزی ما را نیز دربرگیرد به خوبی توسط لئو تولستوی در «مرگ ایوان ایلیچ» زمانی که ایوان ایلیچ از بیماری مرگبار خود آگاه می‌شود ولی نمی‌تواند حقیقت فانی بودن خود را بپذیرد بیان شده است؛ «مثالی را که در کتاب منطق کیتهسه وتر برای قیاس خوانده بود، به این قرار که کاپوس انسان است، انسان فانی است، پس کاپوس فانی است، در تمام عمرش فقط در مورد کاپوس درست شمرده و هرگز خود را در دایره شمول آن نگذاشته بود.

آدم بودن کاپوس جنبه کلی داشت و در فانی بودنش هم حرفی نبود. اما او که کاپوس نبود و آدم بودنش هم جنبه کلی نداشت. او آدم خاصی بود و همیشه

چرم توپ کوچک نونواری را که وانیا دوست داشت می‌دانست چیست؟ مگر کاپوس دست مادرچانش را مثل وانیا می‌بوسید؟ مگر کاپوس عزیز کرده همه بود؟ مگر کاپوس می‌توانست جلسات دادگاه را به خوبی او اداره کند؟ البته کاپوس فانی است و البته می‌یاست بمیرد، ولی من، وانیا، ایوان ایلیچ با این همه احساس‌ها و اندیشه‌ها... برای من مساله شکل دیگری پیدا می‌کند. مگر ممکن است که من هم مثل همه بمیرم؟ چنین چیزی خیلی وحشت‌انگیز می‌شد.» ۷ ایوان ایلیچ مثل نات اکرمن مرگ را برای خود پذیرفتنی نمی‌داند و آن را مخصوص کاپوس‌ها، ولگردها و گداهای خیابان می‌شمارد. این نوع هراس از مرگ و گریز از آن باعث می‌شود «اضطراب مرگ» سایه‌ای دائمی در زندگی داشته باشد و هر نشانه‌ای از وقوع آن به‌عنوان تهدیدی زمین‌گیر کننده و مخوف بر جان آدمی بنشیند. اما اگر لحظه‌ای درنگ کنیم می‌توانیم دریابیم که زندگی بدون حضور مرگ ملال‌آور، بپهوده و وازده می‌شود. وقتی مرگ انکار شود زندگی به‌شکل از شور و هیجانش را از دست می‌دهد و نقصان می‌یابد. چه اینکه فروید نیز معتقد بود «محدودیت در امکان بهرمندی از لذت، به ارزش لذت می‌افزاید.» اما وودی آلن ما را به این حقیقت رهنمود نمی‌شود تا مرگ را به‌عنوان مولفه مقوم پخش هستی انسان درک کنیم و این دلهره وجودی را با پذیرش و فراروی از آن درخدمت شور و نشاط بیشتر زندگی به کار گیریم. در پایان نمایشنامه نیز از زبان نات اکرمن که مرگ را بازی داده و از او وقت خریده است چنین می‌شنویم: «سلام مو؟ ممن‌نات... می‌دونم دیررفته؛ اما امشب واسه من یه اتفاق جالب افتاد... مرگ اومده بود سراغم... نه بابا باور کن نگرفتمت... خودم مرگ بود، خود خودش یا حداقل کسی که ادعا می‌کرد خود مرگه... باور نمی‌کنی که بازی دادن مرگ چقدر آسونه.» ۸ و پس از آن برده می‌افتد و نمایش پایان می‌یابد. وودی آلن مرگ را بازی می‌دهد اما غفلت از این حقیقت دارد که به فراموشی، به بازی گرفتن، برون افکنی، جابه‌جایی و گریز از مرگ اضطراب آن به صورت دائمی در وجود ما باقی می‌ماند و امکان بهره‌مندی از زندگی اصیل را دریغ می‌کند. آلن در «مرگ در می‌زند» این امکان را برای ما ایجاد نمی‌کند که به‌جای آنکه با مرگ «بازی کنیم» یا او را «بازی دهیم» بتوانیم با حقیقت مرگ «به گفت‌وگو بنشینیم» و به‌جای آنکه از او فرار کنیم یا مغلوبش شویم، آن را بشناسیم و با «مرگ آگاهی» که پس از آن به دست می‌آوریم اضطراب مرگ را به جان بخیریم تا به زندگی خود غنای بیشتری ببخشیم و زندگی ارزشمندتری را نسبت به گذشته تجربه کنیم. از این رو در دنیای وودی آلن آن که در می‌زند «مرگ» نه، بلکه «اضطراب مرگ» است که همواره در را می‌کوبد.

۱- مرگ در می‌زند، وودی آلن، ترجمه حسین یعقوبی

۲- همان

۳- عالم در آیینه تفکر فلسفی، کارل یاسپرس، ترجمه محمود عبادیان

۴- همان

۵- روان‌درمانی اگزیستانسیال، اروین یالوم، ترجمه سپیده حبیب

۶- همان

۷- مرگ ایوان ایلیچ، لئو تولستوی، ترجمه سروش حبیبی

۸- همان

مدیرمسئول: محمد امین ایمان‌جانی - **سردبیر:** مسعود فروغی

تلفن وفکس: ۶۲۹۹۹۴۵۰ (۰۲۱) **کدپستی:** ۱۱۳۵۲۳۸۱۶

چاپ: چاپخانه دانشگاه آزاد اسلامی

نشانی: خیابان حافظ، پایین‌تر از جمهوری، رویه‌روی ساختمان بورس، ساختمان فرهیختگان، طبقه سوم



نگاهی به فیلم «نهنگ» ۲۰۲۲ جدیدترین ساخته آرنوفسکی

تنهایی ورنج انسان مدرن



محمد سعید عبداللهی

دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق

تنهایی یکی از وجوه تراژیک زندگی انسان‌ها به شمار می‌رود. آدمی در زندگی خود تنهاست. حال این تنهایی به ضرر انسان است و مشکلاتی پدید می‌آورد یا اینکه می‌تواند به سود او نیز تمام شود؟ هر گروهی از ظن خود یار این مساله شده و به آن به دیده تحقیق نگریسته و انواع معانی و تعریف‌ها را برای آن بر شمرده‌اند. عالمان و روانشناسان به‌گونه‌ای به موضوع پرداخته‌اند و عارفان و الهی‌دانان به‌گونه‌ای دیگر. برخی از عرفا بر این باورند که ما به تنهایی و سکوت نیاز داریم. این خلوت و تنهایی برای بهتر شناختن خود ضروری است. در تنهایی است که انسان می‌تواند نقاظ ضعف و قوت خود را ببینید و به استعدادهای خویش نظر کند. سالک راه عرفان کسی است که بتواند با این تنهایی کنار بیاید و توشه و بهره بیشتری از این تنهایی فراچنگ آورد. این تنهایی بر اندیشه‌ای متافیزیکی تکیه می‌زند. رنج‌های وجودی در زمره مهم‌ترین رنج‌های انسان به شمار می‌آیند. تنهایی یکی از این رنج‌هاست. در ادبیات دینی ما نیز توضیح‌های مهم و درخور توجهی در این باب آمده است. برای نمونه شیوه مواجهه امام‌علی(ع) به‌عنوان کسی که تجربه‌ای عمیق در باب رنج‌های وجودی انسان و معناداری زندگی دارد، می‌تواند مشکلات بسیاری را در این موضوع حل کند.

فیلسوفان نیز به تنهایی نگاه ویژه‌ای دارند. به این مساله در فلسفه‌های اگزیستانسیالیستی بسیار پرداخته‌اند، چه آنهایی که سویه‌های دینی دارند مانند کییرگارد و چه آنها که سویه‌های الحادی دارند مانند نیچه. اما تنهایی انسان مدرن جنس دیگری دارد. این تنهایی آن پستوانه متافیزیکی و خردمندانه را به همراه ندارد. انسان مدرن روزبه‌روز تنهاتر می‌شود، حتی زمانی که به‌اصطلاح برای آزادی می‌جنگد باز هم ریاکارانه تنهایی را برای خود به بار می‌آورد.

فیلم جدید آرنوفسکی در لایه‌ای به این مساله پرداخته و این تنهایی را به چالش می‌کشد. فیلم حتی پای دین را هم به میان آورده و سعی می‌کند تحلیل خود هرچند غیردقیق و سطحی را بیان کند. آرنوفسکی با ساقیه‌ای که در فیلمسازی دارد، بارها تحسین تماشاگران و منتقدان را برانگیخته است و فارغ از همه انتقادهایی که به برخی فیلم‌های او می‌شود، نمی‌توان منکر اوج‌های بی‌نظیر او در کارگردانی و پرداخت سکانس‌های مهم و دیدنی شد.

فیلم جدید آرنوفسکی با نام نهنگ نیز واکنش‌های بسیاری را به وجود آورده است. گروهی فیلم نهنگ را فوق‌العاده مهم و زیبا دیده‌اند و گروهی نیز این فیلم را یک شکست کاری در کارنامه آرنوفسکی قلمداد می‌کنند. برای نمونه ریچارد روبر منتقد شیکاگو سان تایمز فیلم را یکی از بهترین فیلم‌های سال می‌داند و بازیگر نقش اول فیلم را بی‌نظیر توصیف می‌کند. اما در سمت دیگر منتقدی مانند کریستی لمیر است که فیلم را نفرت‌انگیز می‌داند اما بازی‌ها را عالی. فیلم نهنگ یا ال بر پایه نمایشنامه‌ای در سال ۲۰۱۲ و نوشته ساموئل دی هانت ساخته شده است. این نمایش در زمان خود با نقدهای بسیار مثبتی همراه شد. نمایشنامه در باب معلمی انگلیسی و میانسال ۷۷۲ کیلویی است که پس از ترک خانواده‌اش سعی می‌کند دوباره با دختر نوجوان خود ارتباط برقرار کند. مردی که برای کنار آمدن با غم‌های خود تصمیم می‌گیرد که تا سر حد مرگ به خوردن رو بیاورد.

آرنوفسکی خود در مصاحبه‌ای به نمایشنامه نهنگ اشاره می‌کند و می‌گوید تصور می‌کنم این فیلم تماماً درباره برقراری ارتباط با افرادی است که شما معمولاً با آنها ارتباط برقرار نمی‌کنید. فکر می‌کنم وقتی ۱۰ سال پیش اولین بار نهنگ را به‌عنوان یک نمایش دیدم، شخصیت‌هایی روی صحنه بودند که نمی‌دانستم قرار است با آنها ارتباط برقرار کنم و در عرض ۵ دقیقه شروع به نزدیک شدن به آنها کردم و در پایان نمایش گریه کردم. بنابراین این داستان با بتانسلیل تبدیل شدن به یک فیلم واقعاً هیجان‌انگیز بود زیرا در این زمان است که فیلم‌ها در بهترین حالت خود قرار می‌گیرند. هنگامی که شما در یک فیلم با شخصیت‌هایی ملاقات می‌کنید که غیرمنتظره هستند اما کاملاً به یک‌دیگر متصل هستند.

در فیلم نیز داستان معلمی را می‌بینیم که به بیماری چاقی شدید دچار است و امیدوار است بار دیگر بتواند با دخترش رابطه خوبی برقرار کند. برندن فریزر (Brendan Fraser) نقش اصلی فیلم را بازی می‌کند و آن اندازه بی‌نظیر است که همه حتی مخالفان فیلم را به تحسین واداشته است. چارلی به شکل آنلاین تدریس می‌کند و به هیچ رو نمی‌خواهد دانش‌آموزانش او را ببینند و همواره وبکم لپ‌تاپش خاموش است. چارلی کسی است که رنج‌های مختلفی دارد اما عمیقاً امیدوار است و صداقت را در آدم‌ها دوست دارد. او بر خلاف ظاهرش قلبی مهربان دارد و عواطف خود را به‌خوبی بروز می‌دهد. بازیگر نقش اول به‌خوبی توانسته پیچیدگی‌ها و ظرافت شخصیت چارلی را بروز دهد. تلفیقی از اندوه و شادی، ایمان و شرک، امید و ناامیدی، عشق و نفرت و دوگانه‌های دیگری که بازیگر توانسته به‌خوبی بیافریند و مخاطب را شگفت‌زده کند. باری، بخش‌هایی از فیلم «نهنگ» به خوبی نقش آفرینی خیره‌کننده و درخشان برندن فریزر نیست، اما باید گفت که فیلم ارزش دیدن را دارد. فیلم آرنوفسکی فیلم تلخی است، فیلمی است که افراد را به فکر وادار می‌سازد. اگرچه فیلمنامه اشکالات بسیار دارد و برای نمونه پرداخت آن به مسائل مذهبی بسیار خام‌دستانه و سطحی است و تضادهای بسیاری را نیز می‌توان در شخصیت چارلی یافت اما باز هم نمره قبولی می‌گیرد.